

## نسبت عدالت و اخلاق در «نهیج البلاغه»

مصطفی دلشاد تهرانی\*

### چکیده

اخلاق در نهیج البلاغه و آموزه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام فراگیرنده مجموعه‌ای بینش‌ها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، روش‌ها، کنش‌ها و گویش‌ها است، که جز با بسامانی آن‌ها در عرصه‌های مختلف، زندگی به سامانی انسانی و ایمانی نمی‌رسد. و عدالت در نهیج البلاغه و آموزه‌های امام علی علیه السلام در پنج معنا استعمال شده است: قرارداد و قرار یافتن هر چیز در جای خودش، انصاف و داد، مساوات، رعایت حقوق و رساندن هر ذی حقی به حقی، و اعتدال و میانه‌روی. این دو امر (اخلاق و عدالت) دو رکن اساسی زندگی انسانی و ایمانی در همه عرصه‌ها هستند؛ و در نهیج البلاغه و آموزه‌های امام علی علیه السلام نسبت اخلاق و عدالت، نسبتی ملازم یکدیگر است، و این دو تنگاتنگ و تنیده در هم اند، و نمی‌توان اخلاق را بی عدالت، و عدالت را بی اخلاق دید و محقق ساخت. عدالت‌گرایی امام علی علیه السلام از جنس اخلاق‌گرایی، و اخلاق‌گرایی آن حضرت از سنخ عدالت‌گرایی است. به منظور تبیین این نسبت، به چهار امر اساسی در نهیج البلاغه و آموزه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته شده است: تحقق برنامه عدالت از مجرای اخلاق، جهت‌گیری حکومت، پایبندی به اخلاق در پیشبرد برنامه عدالت، و پاس‌داشت اخلاق در تنگناهای تحقق عدالت. کلیدواژه‌ها: اخلاق، عدالت، حقوق، مساوات، اعتدال و میانه‌روی، حکومت.

### مقدمه

#### ۱. مفهوم‌شناسی اخلاق

اخلاق جمع «خُلُق» و «خُلُق» است. راغب اصفهانی، لغت‌شناس برجسته، می‌نویسد: «خُلُق» و «خُلُق» در اصل یکی‌اند، همچون «شَرِب» و «شُرِب»، با این تفاوت که «خُلُق» برای بیان کیفیت‌ها و شکل‌ها و صورت‌هایی ویژه شده است که به واسطه چشم دیده

\* استادیار دانشکده علوم حدیث.

می‌شود و درک می‌گردد، و «خُلُق» برای بیان نیروها و سرشت‌ها و ویژگی‌هایی اختصاص یافته است که با بصیرت فهمیده می‌شود (المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۸۵).  
ابن فارس، لغت‌شناس گران قدر، می‌نویسد:

مادّه «خا و لام و قاف» (خلق) به دو معنای اصلی آمده است، یکی «تقدیر الشیء» (اندازه قرار دادن و اندازه زدن چیزی)، و دوم «ملاسة الشیء» (نرم بودن و سهل بودن چیزی). و «خُلُق» از همین مادّه است به معنای سرشت و ویژگی؛ زیرا صاحب آن سرشت و ویژگی، بر این اندازه و خصوصیت قرار داده شده است، و بر انجام دادن آن تواناست (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۳).

بنابراین، اخلاق از نظر مفهومی، بیانگر سرشت‌ها، خصوصیات، و ویژگی‌هایی در آدمی است که در وی اندازه یافته و با نرمی و سهولت، و بدون تکلف و تصنع از آدمی سر می‌زند و ظهور می‌یابد. اندیشمندان مسلمان، بر اساس معنای لغوی اخلاق، و نیز متأثر از تعریف ارسطو از اخلاق (رک: تاریخ فلسفه اخلاق غرب، ص ۳۶)، برای علم اخلاق تعریف‌هایی ارائه کرده‌اند. از جمله ابوعلی مسکویه (م ۴۲۱ ق) چنین آورده است:

علم اخلاق، دانش اخلاق و سجایایی است که موجب می‌شود جمیع کردار انسان زیبا باشد و در عین حال آسان و سهل از او صادر گردد (تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۲۷).

خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ ق) در باره علم اخلاق چنین می‌نویسد:  
آن علمی است به آن که نفس انسانی چگونه خُلُق اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده او از او صادر می‌شود جمیل و محمود بود (اخلاق ناصری، ص ۴۸).

محمد مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ ق) در تعریف علم اخلاق می‌نویسد:  
علم اخلاق، دانش صفات مُهلکه و مُنجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلّق گردیدن به صفات نجات‌بخش و رها شدن از صفات هلاک‌کننده است (جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۴).  
اندیشمندان غربی در دوره جدید، به جای تمرکز بر صفات، و بحث از نفی رذایل و اتصاف به فضایل، به سوی رفتارشناسی در اخلاق رفته‌اند و علم اخلاق را در حوزه رفتار اخلاقی دیده‌اند. ژکس در تعریف علم اخلاق چنین می‌نویسد:

علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی بدان گونه که باید باشد (فلسفه اخلاق: حکمت عملی، ص ۹).

جورج ادوارد مور می‌نویسد:  
بی‌گمان اخلاق با این سؤال سرو کار دارد که رفتار خوب چیست (مبانی اخلاق، ص ۱۲۵).

هم چنین فولکیه می نویسد:

مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می تواند به هدفش برسد (فلسفه اخلاق، ص ۱۸).

بنا بر این می توان به دو نظریه در علم اخلاق - با وجود اختلاف هایی - راه یافت؛ نظریه ای متمرکز بر صفات، و نفی رذایل و اتصاف به فضایل (ر.ک: مبانی فلسفه اخلاق، ص ۷۷-۹۷؛ تاریخ فلسفه اخلاق غرب، ص ۹۱)؛ و نظریه ای متمرکز بر رفتارها آن گونه که باید باشد (ر.ک: مبانی فلسفه اخلاق، ص ۱۰۸-۱۱۱). ولی آن چه در آموزه های امام علی علیه السلام به تبع قرآن کریم می توان یافت، فراتر از این دو نظریه است. از مجموعه آموزه های آن حضرت می توان دریافت که اخلاق، شش امر در هم تنیده اندازه یافته در انسان و هر مجموعه انسانی است که بدون تکلف و تصنع جلوه یابد و بر همه حوزه های زندگی انسانی حاکم باشد و همه امور انسانی را رنگ بزند و شکل دهد؛ و این شش امر عبارت اند از:

۱. بینش ها (ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۳۳۴ و ۳۸۵، خطبه ۱۰۳).
۲. ارزش ها (ر.ک: همان، نامه ۳۱، حکمت ۴۶۵، خطبه ۱۹۲ و ۱).
۳. گرایش ها (ر.ک: همان، خطبه ۱۳۳، ۱۸۳، ۱۹۰ و ۱۹۱، حکمت ۳۸۳، ۳۶ و ۴۱۰).
۴. روش ها (ر.ک: همان، خطبه ۹۹ و ۸۴، نامه ۳۱، کلام ۶۹).
۵. کنش ها (ر.ک: همان، کلام ۲۲۴، نامه ۴۷، حکمت ۹۵).
۶. گویش ها (ر.ک: همان، حکمت ۱۴۸، خطبه ۱۹۲، ۸۴، ۱۹۳، کلام ۲۰۶، نامه ۴۷).

انسان و جامعه اخلاق مند، انسان و جامعه ای است که در هر شش امر فوق به سامانی درست رسیده باشد. فعل اخلاقی بدون بسامانی بینش ها، ارزش ها و گرایش ها معنا نمی یابد، و از این روست که توصیه های اخلاق در جهت اصلاح ویژگی ها و کردار اخلاقی، بدون اصلاح موارد یاد شده، راه به جایی نمی برد، و اصلاحی بنیادی و جامع در اخلاق فردی، اجتماعی در حوزه های مختلف، آن گونه که باید معنا نمی یابد (ر.ک: همان، خطبه ۱۹۲).

## ۲. مفهوم شناسی عدالت

«عدالت» در لغت، اصلی است که بر حدّ وسط میان افراط و تفریط و راست و مستقیم دلالت می کند، و بر مبنای این اصل، در معانی متعددی آمده است؛ از جمله: مساوات، استقامت، حکم به حق، همانندی، همسنگی، درستی، میزان بودن و نقیض جور (کتاب العین، ج ۲، ص ۱۱۵۴؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۴۶؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۵۵-۶۰).

در این میان، امیر مؤمنان علی علیه السلام با جایگاه ویژه خود در تلاش برای تحقق عدالت انسانی، در باره عدالت و مفهوم‌شناسی آن، به طور مستقیم و غیرمستقیم، سخن‌ها گفته است که می‌توان به پنج مفهوم توجه یافت.

### ۱-۲. قرار دادن و قرار یافتن هر چیز در جای خودش

این مفهوم از عدالت که مفهومی کهن از عدالت است، بدین معناست که هر چیز و هر کس، در هر حوزه و جایگاهی، آن‌جا قرار گیرد که بایسته و شایسته آن است، چنان‌که امام علی علیه السلام در این باره فرمود:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷):

عدالت کارها را بدان‌جا می‌نهد که باید.

ملای روم در بیان این مفهوم چنین سروده است:

عدل چه بُود؟ وضع اندر موضعش	ظلم چه بُود؟ وضع در ناموقعش
عدل چه بُود؟ آب دِه اشجار را	ظلم چه بُود؟ آب دادن خار را
عدل وضع نعمتی در موضعش	نه به هر بیخی که باشد آب‌کش
ظلم چه بُود؟ وضع در ناموضعی	که نباشد جز بلا را منبعی

(همان، دفتر پنجم، ابیات ۱۰۸۹ - ۱۰۹۱)

این مفهوم در تمام سخنان و عملکرد عدالت‌خواهانه امیر مؤمنان علی علیه السلام لحاظ شده است، و تلاش امام در حکومت خود بر این بوده است که همه چیز در جای خود قرار گیرد (رک: نهج البلاغه، کلام ۱۶، خطبه ۱۷۳ و ۱۴۷).  
این مفهوم در همه امور روان است، که هر کجا پاس داشته شود، عدالت معنا یافته، و هر کجا ناروایی صورت گیرد، ستم پدید آمده است.

### ۲-۲. انصاف و داد

واژه «انصاف» از ماده «نَصَف» و «نُصِف» و «نُصِف» به معنای چیزی را نصف کردن یا به نیمه رساندن است، چنان‌که گویند: «نَصَفْتُ عُمْرِي: به نیمه عمر رسیدم»؛ «نَصَفَ النَّهَارُ: روز به نیمه رسید»؛ «نَصَفَ الشَّيْءَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ: آن چیز را میان آن دو مرد به نصف تقسیم کرد و به هر کدام نیمی از آن را داد»؛ «يُنْصَفُ إِنْصَافًا الشَّيْءُ: آن چیز نصف شد و به نیمه رسید» (کتاب العین، ج ۳، ص ۱۷۹۹؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳۱؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۶۵).

«انصاف» در روابط و مناسبات اجتماعی و امور سیاسی و اداری، به مفهوم نصف کردن سود و زیان میان خود و دیگران و پاس داشتن «داد» و حفظ حقوق دیگران همانند حفظ حقوق خود، و در مقام داوری، حقوق طرفین را یکسان و برابر رعایت کردن است. انصاف در این وادی، بدین معناست که هر کس حقوق دیگران را رعایت کند و آن را چون حقوق خود بداند و برای دیگران حقوقی برابر خود قائل باشد و آن چه برای خود می خواهد، برای دیگران نیز بخواهد و مزایا و بهره های زندگی را میان خود و مردمان برابر تقسیم نماید (ر.ک: نقطه های آغاز در اخلاق عملی، ص ۵۷۱).  
هم چنین به معنای دادخواهی و گرفتن حق و دادن آن است. در آموزه های علی علیه السلام آمده است:

الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۱):  
عدالت یعنی انصاف.

در این بیان، عدالت به مفهوم «انصاف» و «داد» آمده است. و آن حضرت در سخنی در اوایل زمامداری خود (الارشاد، ص ۱۱۶ و ۱۱۷)، به موضع گیری دادخواهانه خویش اشاره کرده و فرموده است:

وَ اِيْمُ اللَّهِ لِأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَ لَأَقُوْدَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُورِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا (نهج البلاغه، کلام ۱۳۶):

به خدا سوگند، که داد ستمدیده را از آن که بر او ستم کرده بستانم، و مهار ستمکار را بگیرم و به ناخواه او، تا به آبشخور حق کشانم.

در این جا عدالت خواهی، تلاش برای تحقق عدالت، در معنای انصاف و دادستانی، و گرفتن حق ستمدیده و رساندن آن حق به وی، آمده است (ر.ک: تحف العقول، ص ۲۰۸؛ نهج البلاغه، نامه ۵۹؛ شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۴۱۰).

هم چنین حضرت در نامه ای به کارگزاران خراج فرموده است:

فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ (نهج البلاغه، نامه ۵۱):

پس داد مردم را از خود بدهید.

یعنی کارگزاران در رفتار و مناسبات خود و انجام وظایف و مأموریت های خویش، از روی عدالت و داد رفتار و عمل کنند و هیچ حقی را زیر پا نگذارند و حقوق مردمان را به درستی، همچون حقوق خود پاس دارند.

## ۲-۳. مساوات

عدالت در آن جا که سخن از حقوق عمومی و قرار گرفتن در برابر قانون و بهره مندی از فرصت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است، به مفهوم مساوات و برابری است؛ و آن

جا که سخن از حقوق شخصی و مراتب و ملاحظه توان‌مندی‌های گوناگون است، به مفهوم تفاوت و تناسب حق‌هاست. امیر مؤمنان علی علیه السلام به شدت به این امر توجه داشت و تلاش می‌کرد که این مفاهیم در جای خودش به درستی شناخته گردد و پاس داشته شود، چنان که در نامه خود به آسود بن قُطَیبه، سردار سپاه خُلوآن، فرمود:

فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوْضٌ مِنَ الْعَدْلِ (همان، نامه ۵۹)؛

پس باید کار مردم در آن چه حق است، نزد تو یکسان باشد، که ستم را با عدل عوض ندهند.

امام فرمان داده است که در آن چه حقوق مردم و حقوق عمومی شمرده می‌شود، عدالت به معنای مساوات است، و جای هیچ‌گونه تفاوت نیست، که در صورت تفاوت‌گذاری، ستم بر آنان است. هم‌چنین در بهره‌های عمومی، عدالت ورزیدن به معنای پاس داشتن مساوات است (ر.ک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج البلاغه، کلام ۱۲۶، نامه ۴۳).

در تمامی مواردی که معطوف به قانون و ملاحظات قانونی است، عدالت به مفهوم مساوات است و جایی برای تبعیض نیست (ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ نهج البلاغه، نامه ۲۷، ۴۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۷؛ مناقب آل‌ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴۷).

## ۲-۴. رعایت حقوق و رساندن هر ذی‌حقی به حقی

از مفاهیم اساسی و کلیدی عدالت، رعایت حقوق و به جا آوردن آن است، و این‌که حق هر ذی‌حقی به تناسب میزان آن، هر چه باشد، ادا گردد. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

فَإِذَا أَذَتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا، عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَزَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ؛ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الرِّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَنَيْسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)؛

پس چون مردمان حق زمامدار را بگزارند، و زمامدار حق مردمان را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ‌مقدار شود، و راه‌های دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت بر جا، و سنت چنان که باید اجرا. پس کار زمانه آراسته گردد، و چشم امید در پایداری دولت پیوسته، و چشم‌داشت‌های دشمنان بسته.

در این جا بر پا شدن عدالت، همان به جای آوردن و رعایت حقوق است؛ و امام در پی آن بود که ستم‌ها را در همه امور بزدايد و هرکس به حق شایسته خود برسد (ر.ک: همان، کلام ۳۷، حکمت ۱۶۶).

عدالت در این مفهوم، رعایت حق هر دارای حقی است، هر چند که آن حق داران، مخالفانی باشند همچون خوارج (ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۵؛ نهایة الأرب، ج ۲۰، ص ۱۶۵ و ۱۶۶).

## ۲- ۵. اعتدال و میانه روی

عدالت به مفهوم اعتدال و میانه روی در آموزه های امام علی علیه السلام و در روابط و مناسبات شخصی، اجتماعی، مدیریتی، سیاسی و اقتصادی مورد توجه و تأکید است، چنان که در سخنان آن حضرت آمده است:

عَلَيْكَ بِالْقَصْدِ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ عَدَلَ عَنِ الْقَصْدِ جَارَ، وَمَنْ أَخَذَ بِهِ عَدَلَ (غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۰؛ عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۳۵)؛

بر تو باد به میانه روی در کارها؛ زیرا هر که از میانه روی روی برگرداند، ستم کند، و هر که بدان پایبند گردد، به عدالت رفتار کند.

و امیر مؤمنان علیه السلام در سفارشی به فرزندش محمد حنفیه فرموده است:

مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارَ (المواعظ، ص ۷۵؛ دستور المعالم الحکم، ص ۲۸)؛  
هر که میانه روی را ترک کند، از راه حق منحرف شود و ستم کند.

این مفهوم از عدالت در نامه امام علیه السلام به یکی از کارگزارانش<sup>۱</sup> چنین آمده است:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً؛ وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنُوا لِسِرِّهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْضُوا وَيُحْفَوا لِعَهْدِهِمْ. فَالْبِئْسَ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِيئُهُ يَطْرَفُ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلَ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْرُؤٌ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ (نهج البلاغه، نامه ۱۹)؛

اما بعد، دهقانان شهر تو شکایت دارند که با آنان درشتی می کنی و سختی روا می داری. ستمشان می ورزی و خردشان می شماری. من در کارشان نگریستم، دیدم چون مشرک اند نتوانشان به خود نزدیک گرداند، و چون در پناه اسلام اند نشاید آنان را راند. پس، در کار آنان درشتی و نرمی را به هم آمیز. گاه مهربان باش و گاه تیز. زمانی نزدیکشان آور و زمانی در دورتر. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

امیر مؤمنان علی علیه السلام کارگزار خود را به رفتاری به دور از افراط و تفریط فراخوانده، که عدالت، اعتدال و میانه روی است.

۱. با توجه به آن چه بلاذری وی عقوبی نقل کرده اند، این کارگزار، عمرو بن سلمه ارجبی است (ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۹۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳).

## پیوند عدالت و اخلاق

عدالتی که در اندیشه و سیره امیر مؤمنان علی علیه السلام مشاهده می‌شود، عدالتی است اخلاقی، بدین معنا که درک امام از عدالت و ساختار آن، مبتنی بر اخلاق است. عدالت‌گرایی امام علی علیه السلام از جنس اخلاق‌گرایی، و اخلاق‌گرایی آن حضرت از سنخ عدالت‌گرایی است. عدالت بی‌اخلاق در قاموس امام معنا ندارد و شناخته شده نیست. از این رو آن پیشوای عدالت‌خواهان، هر عمل و اقدامش در جهت برپایی عدالت، عمل و اقدامی اخلاقی بود.

### ۱. تحقق برنامه عدالت از مجرای اخلاق

امام علی علیه السلام حکومت را به خواست مردمان و برای ایشان به دست گرفت تا بدان، عدالت و امنیت و رفاهت و تربیت فراهم نماید. اما همه این‌ها را از مجرای اخلاق می‌جست. از این رو در نخستین خطبه‌های حکومتی خویش که در آن برنامه خود را برای تحقق عدالت مطرح کرده است (رک: المعیار و الموازنه، ص ۱۰۹ - ۱۱۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۶۰ - ۳۶۲؛ تحف العقول، ۱۲۴ - ۱۲۶؛ الامالی، ج ۲، ص ۳۳۷ - ۳۴۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۶ - ۴۲؛ نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۶)، آن را تنیده با اخلاق عنوان نموده تا همگان بدانند که علی علیه السلام در مقام برپا کردن عدالتی اخلاق‌گرا است. امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه‌ای که پس از بیعت ایراد کرده فرموده است:

ذَمِّي بِمَا أَقُولُ رَهِيئَةً، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ  
التَّقْوَى عَنْ تَمَحُّمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا وَإِنْ بَلَيْتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ. وَالَّذِي بَعَثَهُ  
بِالْحَقِّ لِيُبَلِّغَنَّ بَلْبَلَةَ، وَلِتَعْرِزِلَنَّ عَزْبَلَةَ، وَلِتَسَاطِنَنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَشْفَلَكُمْ أَغْلَاكُمْ، وَ  
أَغْلَاكُمْ أَشْفَلَكُمْ، وَلِيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَلِيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا. وَاللَّهُ مَا كَتَمْتُ  
وَشَمَّةً، وَلَا كَذَبْتُ كِذْبَةً. وَلَقَدْ نُبْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ. أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ  
خُمَلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخَلَعَتْ لِحْمِهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلِّلَ خُمَلٌ  
عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطُوا أَرْزَمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ (نهج البلاغه، کلام ۱۶)؛

پیمان من بدان چه می‌گویم در گرو است، و به درستی گفتارم متعهد و پایبندم. کسی که سرانجام‌های وخیم آینده را با آموزش‌های روشننگر عبرت‌ها، از دریچه پیشامدهای حاضر مشاهده کند، البته پرواپیشگی [چون سدی محکم و معیاری جداکننده] او را از اقدام به کارهای شبهه‌ناک و افتادن در آن‌ها باز می‌دارد. هشیار باشید که بلیه و آزمایش کنونی شما به وضع و سامان همان روزی برگشته است که خداوند پیامبرش را برانگیخت [تا آن اوضاع را دگرگون کند]. به خدایی که او را بر اساس و اقتضای حق برانگیخت، هرآینه



سخت زیر و رو، و به شدت غربال خواهید شد؛ و بی‌گمان همچون مواد موجود در دیگ جوشان با کفگیر در هم خواهید گردید، تا آنان که [به ناحق] در طبقه پست قرار گرفته‌اند، به موضع حق والای خود بازگردند، و آنان که [به ناحق امتیازاتی کسب کرده‌اند و] در طبقه بالا مستقر شده‌اند، به جای پست خود بازگردند؛ و باید پیشتازانی که [بر اثر بی‌عدالتی و فرصت‌طلبی و کوتاهی در حقشان] عقب مانده‌اند، حتماً پیشی گیرند، و [به ناحق] سبقت‌گیرندگانی که پیش افتاده بودند، به جای مناسب خود در عقب باز پس روند. به خدا سوگند، به اندازه سرسوزنی، چیزی را پنهان ندارم، و هیچ‌گونه دروغی به زبان نیاورم، که از چنین حال و چنین روز، آگاهم کرده‌اند.

هشیار باشید، خطاکاری‌ها، اسباب سرکش و چموشی‌اند که اهلش بر آن حمل شده، لگامش از دست رفته، بی‌مهابا آنان را در آتش فرو می‌برند. آگاه باشید، پروا پیشگی، شتران رام و آرامی‌اند که اهلشان بر آن‌ها حمل شده، زمامشان به دست آنان داده شده، با آسودگی به سرمنزل بهشتشان می‌رسانند.

امام علی علیه السلام از هنگام به دست گرفتن حکومت تا واپسین دم، در پی تحقق عدالت همه‌جانبه بود، اما عدالتی که از مجرای اخلاق جلوه می‌یابد. در همین سخن، امیر مؤمنان علی علیه السلام به صراحت اعلام می‌کند که مناسبات ستمگرانه و به دور از عدالت را زیر و رو می‌کند و هر چیز و هر کس را به جای مناسب خود بر می‌گرداند و عدالت را به تمامی جلوه‌گر می‌سازد، اما تنیده با اخلاق؛ با پایبندی به عهد و پیمان، و متعهد بودن به پیمان خود و مردمان؛ با عبرت‌گیری پرواداران؛ با صراحت و صداقت؛ و با پروا پیشگی همه‌جانبه.

در این جا امام علیه السلام به چند مسئله اساسی پرداخته است که بدانها اشارت می‌شود.

امام علی علیه السلام در پی تحقق عدالتی ساختاری است، بدین معنا که روابط و مناسبات ستمگرانه را بزدايد و در همه وجوه عدالت، هر چیز و هر کس را در جای خود بگذارد، و هر آن چه و هر کس را که در جای خود نیست، به جای خود برگرداند، و حق هر صاحب حقی را چنان که بایسته و شایسته است، بدو برساند: «أَلَا وَإِنْ بَلَيْتُكُمْ فَدَعَاكُمْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ. وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَيْنَ بَلْبَلَةً، وَ لَتُعَزْبَلْنَ عَزْبَلَةً، وَ لَتَسَاطِنَ سَوَاطِنَ الْقُدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَشْفَلُكُمْ أَغْلَاكُمْ، وَ أَغْلَاكُمْ أَشْفَلُكُمْ، وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَ لَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا».

سخن امام بیانگر آن است که وی زمانی زمام امور را به دست گرفت که روابط و مناسبات عادلانه نبوی به هم خورده بود و ستمگری جاهلیت دو باره بازگشته بود؛ و امام اعلام می‌دارد که در پی دگرگون کردن آن روابط و مناسبات و برپا داشتن عدالت است؛ اما با ملازمات آن، که از جمله مهم‌ترین آن ملازمات، پاس‌داشت بنیادها و اصول اخلاقی است.

۱. امیر مؤمنان علی علیه السلام خود را در گرو تعهدات خویش به مردم می‌داند و این‌که آن تعهدات را پی می‌گیرد: «ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ زَهِيئَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ». یعنی این‌گونه نیست که امام برنامه‌ای را مطرح کند، وعده‌هایی بدهد، سخن از عدالت به میان آرد، آن‌گاه از کنار آن‌ها بگذرد؛ برنامه خود را که مردم بدان به وی رأی داده‌اند نادیده بگیرد، وعده‌ها را پشت سرافکند، و عدالت مطرح شده، در حدّ سخن بماند.

۲. امانت‌داری در حکومت اقتضا می‌کند که زمامداران پایبند به عهد و پیمان اجرای عدالت باشند، و در این راه با پرواداری از گذشته عبرت گیرند و توجه داشته باشند که پیامدهای زیر پا گذاشتن عدالت چیست. عدالت اخلاق‌گرا این‌گونه به سلامت می‌ماند.

۳. علی علیه السلام در مقام یادآوری دوره‌های پیشین، به اشاره، دوره‌هایی را به یاد می‌اندازد که عدالت به راحتی زیر پا گذاشته شد و روابط و مناسبات ستمگرانه شکل گرفت؛ و در دوره خلیفه سوم، عثمان بن عفّان، خودکامگی، تمامت‌خواهی، امتیازجویی، خویشاوندنوازی، و چپاول‌گری به تمامی ظهور یافت، و منجر به شورش مردمی گشت. البته سخن امام این است که به یاد داشتن و به یاد آوردن گذشته به تنهایی کافی نیست؛ بسیاری می‌دانند عثمان چه کرد و چه شد، اما چون پروا ندارند، به همان راه می‌روند. در این جا سخن از پرواداری نجات‌بخش است: «إِنَّ مَنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعِزُّ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَزَنَتْهُ التَّقْوَىٰ عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ».

۴. امام علی علیه السلام در پی تحقق عدالتی است تنیده با صراحت و صداقت، که سخن از عدالت، فارغ از این دو بنیان اخلاقی، بی‌گمان جز به بیداد راه نمی‌برد. پس امام فرمود: «وَاللَّهِ مَا كُنْتُمْ وَشُمَّةً، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً».

«وَشُمَّةً» در اصل به معنای خالی است که با سوزن کوبیده می‌شود و ماده‌ای رنگین بر آن می‌نهند تا به زیر پوست منتقل شود. سپس به اشیای ریز و کوچک مانند یک قطره آب باران یا یک کلمه نیز «وَشُمَّةً» گفته شده است (معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۱۳؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۱۱). امام در مسیر عدالت‌خواهی خود و تحقق عدالت همه‌جانبه، حاضر نیست به اندازه یک کلمه از هم از مردمان پنهان دارد (وَاللَّهِ مَا كُنْتُمْ وَشُمَّةً)؛ زیرا آن‌جا که پنهان‌کاری از مردم وجود داشته باشد، بی‌گمان ناروایی، خلافت‌کاری و ستمگری نیز وجود دارد. عدالت‌خواهی و تلاش برای تحقق عدالت، منهای صراحت در همه شئون حکومت، بی‌معناست. و نیز امکان ندارد تا دروغ در شریان‌های حکومتی جاری است، عدالتی رخ نماید.

عدالت از جانب حکومت دروغ‌گویان و آنان که دروغ را - هرگونه که باشد - بر خود مجاز می‌دانند، خود دروغی بزرگ است. از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام از عدالتی سخن می‌راند که در ساز و کار آن و در مسیر تحقق آن، هیچ‌گونه دروغی راه ندارد: «وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً».

واژه «كَيْدُ بَتَّة» برون «فِعْلَةٌ» به معنای هیئت و حالت دروغ گفتن است (الفیه ابن مالک فی النحو و الصرف، ص ۴۱)، یعنی نوع دروغ؛ و امام اظهار می کند که هیچ نوع دروغی نمی گوید. تا زمانی که چنین مبنایی از اخلاق بر تمام روابط و مناسبات حاکم نشود، چیزی به نام عدالت جلوه نمی یابد. از بستر دروغ و ناراستی، عدالت بر نمی خیزد، بلکه با ظهور کم ترین دروغ، عدالت پژمرده می شود و می میرد. از این روست که امام علیه السلام برای زیر و رو کردن مناسبات ستمگرانه، این گونه تعهد می نماید؛ و در واقع می آموزد که تا دروغی هست - به هر بهانه، از هر جایگاه، از سوی هر کس، و تحت هر شرایطی - سخن از عدالت خواهی، و گمان تحقق عدالت، دور از واقع است. و می دانیم که آن امام راستین در مسیر عدالت خواهی و در راه عدالت برپایی هرگز هیچ نوع دروغی نگفت؛ نه دروغ توریه ای، نه دروغ مصلحتی، و نه دروغی با عنوان ضرورت حکومتی.

شاخصه شیعه علی علیه السلام بودن نیز همین است، چنان که در حدیث امام کاظم علیه السلام آمده است:

إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ صَدَقَ قَوْلُهُ نُعْلَهُ (الكافی، ج ۸، ص ۲۲۸)؛

شیعه علی فقط کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند.

۵. هیچ حرکتی در زندگی و هیچ برنامه و اقدام عدالت خواهانه، با بی اخلاقی به فرجام نیک منجر نمی شود، بلکه سرانجام خلاف کاری و گناه ورزی و اخلاق شکنی، جز تباهی و نابودی نیست: «أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمَلٍ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لِحْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ». این تصور که پیش بردن کاری با بی اخلاقی، هر چند آن کار عنوان عدالت بر پیشانی داشته باشد، راه به کمال و رستگاری ببرد، تصویری باطل است.

۶. از منظر امیر مؤمنان علی علیه السلام آن چه راه زندگی به سوی کمال و سعادت را هموار می کند، و مسیر عدالت را به درستی می گشاید، اخلاق است: «أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دُلِّلَ حُمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْزَمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ». مرحوم آیه الله طالقانی در باره این سخن امام می نویسد:

در سایه حکومت تقوا، هر کس به آرزوی خود می رسد و از آسایش و نعمت های عادلانه بهره مند می گردد، و آب عدالت زراعت همه را سیراب می کند (پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۵).

به واقع چنین است که اگر حکومت تقوا از زندگی آدمیان سایه برگیرد، هیچ چیز نمی تواند به درستی آنان را در مرز نگه دارد، و تحقق عدالت نیز بدون پرواداری آرزویی دست نیافتنی، یا پیوسته در معرض آسیب و تباهی است.

۲. جهت گیری حکومت

امام علی علیه السلام برای حکومت جهتی اصلی قائل است که در نامه های آن حضرت به کارگزارانش به خوبی مشخص شده است؛ و آن عدالت با ملازمتش است، از جمله عدالت اخلاقی؛ چنان که در نامه خود به عبد الله بن عباس، هنگامی که او را در بصره گمارد، آمده است:

يا اَبْنَ عَبَّاسِ! عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْعَدْلِ بِمَنْ وُلِّيتَ عَلَيْهِ. وَأَنْ تَبْشِطَ لِلنَّاسِ وَجْهَكَ، وَتُوسِعَ عَلَيْهِمْ مَجْلِسَكَ، وَتَسْعَهُمْ بِحِلْمِكَ. وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ، فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ. وَإِيَّاكَ وَالْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّكَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَبَكَ مِنَ اللَّهِ، فَهُوَ مُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ، فَهُوَ مُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ. وَاذْكُرْ اللَّهَ كَثِيرًا، وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (الجمال، ص ۴۲۰؛ و قریب به همین: الامامة والسياسة، ص ۷۹؛ و بخشی از آن: نهج البلاغه، نامه ۷۶)؛

ای پسر عباس! بر تو باد به پروای الهی داشتن و بر آنان که سرپرستی شان را عهده داری عدالت ورزیدن. و این که با مردمان گشاده رو باشی، و در مجلس خویش آنان را با خوش رویی بپذیری، و بردباری ات همه ایشان را فراگیرد. و از خشم بیرهیز که آن نشانه سبک سری برخاسته از برانگیختن های شیطان است. و بیرهیز از هوای نفس که آن تو را از راه خدا بازمی دارد. و بدان که آن چه تو را به خدا نزدیک گرداند، از آتش دور می کند، و آن چه تو را از خدا دور دارد، به آتش نزدیک می کند. و خدا را بسیار یاد کن و از بی خبران مباش.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سفارش خود به ابن عباس برای پاس داشت عدالت و پایبندی به ملاحظات عادلانه، بر پیوند پرواپیشگی و عدالت تأکید کرده و پرواپیشگی را مقدم بر آن یاد کرده است: «عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْعَدْلِ بِمَنْ وُلِّيتَ عَلَيْهِ».

اگر عدالت از مجرای اخلاق دنبال نشود، معلوم نیست که عدالت به چه سرنوشتی دچار شود. بی اخلاقان مدعی عدالت جز ستم به بار نمی آورند، و عدالت خواهی آنان سرپوشی برای بی عدالتی هایشان است. چنین کسان به محض آن که در تنگنا و فشار قرار گیرند، یا با بحرانی رو به رو شوند، عدالت را ذبح می کنند و با ستمگری کار خویش پیش می برند.

سفارش امام بیانگر آن است که پرواداری و عدالت ورزی را قرین هم باید دید؛ و در این صورت است که حکومت برای پیشبرد برنامه های خود از عدالت اخلاق گرا دور نمی شود، و به خشونت و تندی میل نمی کند، و پایبندی به اخلاق در تمام اقدامات عدالت خواهانه حفظ می شود.

اگر چنین نباشد و هواپرستی، خودکامگی و قدرت طلبی در میان باشد، امکان ندارد عدالتی پا به عرصه گذارد؛ بلکه آن چه ظهور می یابد، ستمگری همراه با اخلاق ستیزی و انسانیت کشی است. چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام وقتی از حکومت امویان سخن می گوید آن را این گونه معرفی می نماید:

أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ. عَمَّتْ حُطَّتُهَا وَ حَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمِيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي؛ كَالنَّابِ الصَّرُوسِ تَعْدُمُ فِيهَا وَ تَحْطُ بِبِدَاهَا، وَ تَزِينُ بِرَجُلِهَا، وَ تَمْنَعُ دَرَّهَا. لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَبْزُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ صَائِرٍ بِهِمْ. وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتِصَارَ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحَبِهِ. تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتَهُمْ سُوءًا مَخْشِيَةً وَ قِطْعًا جَاهِلِيَّةً (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)؛

آگاه باشید، همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها بر شما، در دیده من، فتنه فرزندان امیه است، که فتنه‌ای است کور و تیره سازنده. فرمانروایی آن همگان را در بر گیرد، و آزارش بر عده‌ای خاص فرو بارد. گزند این فتنه بدانان رسد که فتنه را به خوبی دریابند و بشناسند؛ و از آنان که آن را نبینند و بدان کور باشند، درگذرد. به خدا سوگند، پس از من فرزندان امیه را برای خود اربابان بدی خواهید یافت؛ چون ماده شتر کلان سال بدخوی که به دست به زمین می‌کوبد و به پا لگد زند و به دهان گاز گیرد، و دوشیدن شیرش را نپذیرد. پیوسته با شما چنین [خودکامانه] رفتار کنند، تا از شما کسی را به جای نگذارند، جز آن که به آنان سودی رسانند، یا زبانی به ایشان بازنگردانند. و گرفتاری آنان چندان ماند تا آن جا که داد خواستن هر یکتان از آنان، درست همانند دادخواست بنده از پروردگار خود، و همراه پیروی از سروری باشد که پیروی او را پذیرفته است. فتنه آنان بر سرتان فرود آید زشت روی و هراسیده، و چون دسته‌های راهزنان روزگار سیاه جاهلیت بر سر مردمان ناگهان رسیده.

این تصویری است از حکومت ستمگر اخلاق‌ستیز؛ بیانگر این که وقتی چنین حکومتی بر پا شود، با مردمان چه می‌کند؛ چگونه همگان در تاریکی ستم آن فرو می‌روند، و روشن‌اندیشان به سخت‌ترین مصیبت‌ها گرفتار می‌آیند؛ و حکومت‌داری‌ها و امکانات عمومی را به بیگما می‌برد و از مردمان دریغ می‌دارد؛ و آن ستمگران اخلاق‌ستیز، مردمان را به بردگی خود می‌گیرند، و با سرکوبگری، جامعه را به بند می‌کشند تا مردمان یا همسو و سودرسان آنان باشند، یا بی‌خطر برای ایشان. ستمگری و اخلاق‌ستیزی دست در گردن یکدیگر دارند، و هر یک دیگری را مدد می‌رساند؛ و آن جا که عدالت و اخلاق به هم پیوسته میدان دار نیست، ستمگران اخلاق‌ستیز چنین میدان‌داری می‌کنند و هر حریمی را زیر پا می‌گذارند:

وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلَّوْهُ؛ وَ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبْرٌ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ وَ تَبَا بِهِ سُوءُ رَغْبَتِهِمْ؛ وَ حَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ بَبْكِيَانٍ: بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَ بَاكٍ يَبْكِي لِذُنُوبِهِ؛ وَ حَتَّى تَكُونَ نُصْرَةٌ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ. إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَ إِذَا غَابَ اغْتَابَهُ؛ وَ حَتَّى يَكُونَ أَعْظَمُكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا (همان، کلام

به خدا که، بر سر کار بماند تا حرامی از خدای را نگذارند جز آن که آن را حلال شمارند؛ و پیمانی استوار نماند، جز آن که آن را بگسلانند؛ و خانه‌ای در شهرستان و خیمه‌ای در بیابان نبُود جز آن که ستم آنان رسد و بد رفتاری شان آن‌ها را به ویرانی کشد؛ تا آن جا که دو دسته بگریند: دسته‌ای برای دین خود [که از دست داده‌اند]، و دسته‌ای برای دنیای خویش [که بدان نرسیده‌اند]. و تا آن جا که یاری هر یک از شما بدانان مانند یاری بنده باشد به سرور خود، که چون در برابرش بُود از او فرمان بَرَد، و هرگاه از دیدگانش نهان شود بَد او گوید. و تا آن که هر کس گمان وی به پروردگار نیکوتر بُود، رنج او در آن بلا بیش تر بُود.

هر جا بی عدالتی و اخلاق ستیزی جان گیرد، حیات و کرامت انسانی، اخلاق و زندگی ایمانی، و نشاط و آبادانی را می‌گیرد؛ و همه چیز را رو به ویرانی می‌برد:

فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبْرٍ إِلَّا وَأَذْخَلَهُ الظَّلْمَةُ تَرْحَةً، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَكُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مُؤِيدِهِ... وَإِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ، وَزَوَامِلُ الْأَثَامِ (همان، خطبه ۱۵۸)؛

پس در این هنگام، خانه‌ای در شهرستان، و خیمه‌ای در بیابان نبُود، جز آن که گروه ستمکار غمی در آن نشانند، و کینه‌ای بدان کشانند. آن گاه نه آنان را در آسمان بهانه‌پذیری باشد، و نه در زمین یآوری و دستگیری بمانند؛ [زیرا] ناشایسته را به کار زمامداری برگزیدید، و به آبخوری که از آن او نیست بردید و آب دادید. و جز این نیست که ایشان همان شتران بارکشِ نادرستی‌ها و ستوران بر پشت‌دارنده گناهان‌اند.

این سخنان، تصویری روشن است از بی عدالتی و اخلاق ستیزی، و میزان زشتی و تباهی آن؛ و امیر مؤمنان علی علیه السلام با همه وجود در برابر این بی عدالتی و اخلاق ستیزی برخاست، و عدالت را با ملازمت آن پی گرفت، و در همه مراحل حکومت و در سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط، عدالت و اخلاق را تنگاتنگ پیش برد. او هرگز حاضر نشد برای دست‌یابی به اهداف خود سرسوزنی از اخلاق و مرزهای آن دور شود، و به کاری خلاف اخلاق تن دهد.

### ۳. پایبندی به اخلاق در پیشبرد برنامه عدالت

امام علی علیه السلام در پیشبرد برنامه عدالت خویش، سخت پایبند به اخلاق بود، و کم‌ترین بی‌اخلاقی را بر نمی‌تافت، و اجازه نمی‌داد هیچ‌گونه اخلاق شکنی در راه و رسم عدالت وی راه یابد. امیر مؤمنان علی علیه السلام حاضر نشد برای پیشبرد برنامه عدالت خود، اخلاق را زیر پا بگذارد و ستمی روا دارد، چنان‌که در برابر خواسته یارانی که او را به زیر پا گذاشتن مرزهای اخلاق و بهره‌گرفتن از وسایل نادرست در پیشبرد برنامه حکومت می‌خواندند، فرمود:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَظْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ؟ وَاللَّهِ لَا أَظُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرًا، وَمَا أَمْ نَجْمًا  
فِي السَّمَاءِ نَجْمًا (همان، کلام ۱۲۶)؛

آیا مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی بجویم به ستم کردن در بارهٔ آنان که سرپرست ایشانم؟  
به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید، و ستاره‌ای پی ستاره‌ای برآید.

امام علی علیه السلام با تمام توان به دنبال تحقق عدالت بود، و آن مقدار که قابلیت فرهنگی -  
اجتماعی اجازه داد، آن را محقق ساخت، چنان که خود فرمود:  
وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي (همان، خطبه ۸۷)؛  
از عدالت خود، لباس عافیت بر تنتان کردم.

اما در این راه دژه‌ای از اخلاق و ضوابط اخلاقی فاصله نگرفت، و حاضر نشد با کم‌ترین فاصله  
گرفتن از اخلاق قدمی در تحقق برنامه عدالت خود بردارد؛ زیرا آن حضرت به خوبی می‌دانست که  
با فاصله گرفتن عدالت از اخلاق، هر چند کم‌ترین فاصله باشد، عدالت از حقیقت خویش تهی  
می‌گردد و به سرعت به ضد خود قلب ماهیت می‌دهد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام حیات هر چیز را در گرو عدالت معرفی کرده، و عدالت را مدار همه اقدامات،  
برنامه‌ها و سیاست‌ها دانسته است، اما عدالتی که همه اجزا و ساختار و جهت آن اخلاقی است. از  
این روست که چون مالک اشتر را به برپایی عدالت می‌خواند، آن را از هر سو با تعلیمات اخلاقی  
معنا می‌بخشد؛ آن گاه که می‌فرماید:

وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ (همان، نامه ۵۳)؛

و بی‌گمان بهترین روشنایی چشم سرپرستان، پایدار شدن عدالت در کشور است.

این آموزه بلند و اساسی، پیچیده در ده‌ها فرمان اخلاقی است، که بی‌گمان بدون پاس داشت  
آن‌ها، عدالتی بر پا نخواهد شد. در این جا تنها به مواردی از این دست از ابتدای عهدنامه مالک  
اشتر تا انتهای آن اشاره می‌شود تا روشن گردد که مهم‌ترین فرمان حکومتی امیر مؤمنان علی علیه السلام  
برای برپایی عدالت چگونه با اخلاق تنیده شده است:

۱. «أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ؛ او را فرمان داد به درپیش گرفتن پروای خدا».

۲. «وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ؛ و

او را فرمان داد که نفس خویش را از پیروی شهوت‌ها مهار سازد، و در هنگام سرکشی‌ها آن را [از  
نافرمانی‌ها] بازدارد؛ زیرا نفس، فرمان دهنده به بدی است مگر آن که خدا رحم فرماید».

۳. «فَأَمْلِكْ هَوَاكَ، وَشَحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحْبَبْتَ وَكَرِهْتَ؛

پس، هوای نفس خویش را در اختیار گیر و در میدان دادن به نفس و آن چه بر تو روا نیست بخل

بورز که بخل ورزیدن به نفس، انصاف ستاندن از نفس است در آن چه دوست داری و چیزی که نمی‌پسندی.»

۴. «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَعْتَمِدُ أَكْلَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ تَطِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يُفْرِطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلُّ، وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَاءِ؛ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ؛ قَلْبُ رَا لِبَرِيْزِ سَازِ اَز رَحْمَتِ بَه مَرْدَمَانِ، وَ دُوسْتِي ايشَانِ، وَ لُطْفِ بَه اَنَانِ. وَ مَبَادَا نَسْبَتِ بَه مَرْدَمَانِ مَانَدِ جَانُورِي دَرِنْدَه خُو بَاشِي كِه خُورْدَنَشَانِ رَا غَنِيْمَتِ بَشْمَارِي. هَمَانَا مَرْدَمَانِ دُو گِرُوه اَنْد: يَا بَرَادِرِ دِيْنِي تُوَانَدِ (مَسْلَمَانِ) وَ يَا هَمَانَدِ تُو دَر اَفْرِيْنَشِ اَنْدِ (اَنْسَانِ). مَرْدَمَانِ چِنِيْنِ اَنْدِ كِه لَغْزَشِ هَايِي اَز ايشَانِ سَر مِي زَنْدِ، يَا گِرَقْتَارِ نَادَرَسْتِي هَايِي مِي شُوندِ، وَ دَانَسْتَه يَا نَادَانَسْتَه كَارِهَايِي مِي كِنْدِ [كِه تُو رَا خُوشِ نَمِي آيِدِ]. پَس چِنَانِ بَا بَخْشِشِ وَ گِذْشْتِ بَا اَنَانِ رَفْتَارِ كِنِ كِه دُوسْتِ دَارِي خُداوَنْدِ بَا بَخْشِشِ وَ گِذْشْتِ خُودِ بَا تُو رَفْتَارِ كِنْدِ.»

۵. «وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعَفْوِيَّةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مِئْذُوحَةً؛ وَ هَرگِزِ اَزِ بَخْشِشِ نَمُودَنِ پَشِيْمَانِ مَشُو، وَ بَر كِيْفِرِ دَادَنِ شَادِي مَكْنِ، وَ هَرگِزِ بَه سُوِي خَشْمِي كِه نَاگِهَانِ تُو رَا دَر بَر مِي گِيْرِدِ وَ مِي تُوَانِي اَز اَنِ رِهَايِي يَابِي، شَتَابِ مَوْرَزِ.»

۶. «وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِذْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ وَ مَبَادَا بَگُويِي مَن بَر اَنَانِ مَسْلَطِمِ، اَز مَن فَرْمَانِ دَادَنِ اَسْتِ وَ اَز ايشَانِ فَرْمَانِ بَرْدَنِ؛ زِيْرَا اِيْنِ كَارِ دَلِ رَا تِيْرَه وَ تَبَاهِ كِنْدِ، وَ دِيْنِ رَا نَاتُوَانِ وَ فَرَسُودَه سَازَدِ، وَ دِگِرگُونِي رَا نَزْدِيكِ گِرْدَانْدِ.»

۷. «وَ إِذَا أُخِذَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانظُرْ إِلَى عَظْمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَظَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفِي عَنْكَ مِنْ غَزْبِكَ، وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ؛ وَ اِگِر قَدْرَتِي كِه اَز اَنِ بَر خُورْدَارِي، نَخُوتِي دَر تُو پَدِيْدِ آرْدِ يَا خُودِ رَا بَزْرگِ بَشْمَارِي، بَزْرگِي حُكُومَتِ خُداوَنْدِ رَا بَر فَرَازِ خُويِشِ بَنگِرِ، وَ تُوَانَمَنْدِي اُو رَا دَر بَارَهْ خُودَتِ كِه تُو رَا دَر بَارَهْ خُويِشِ هِيچِ تُوَانَمَنْدِي نِيْسْتِ، كِه چِنِيْنِ نَگِرِيْسْتِنِي، سَركُشِي تُو رَا فَرُو مِي نَشَانْدِ، وَ تَنْدِي وَ تِيْزِي اَتِ رَا بَازِ مِي دَارْدِ، وَ خَرْدِ رَفْتِهَاتِ رَا بَه تُو بَازِ مِي گِرْدَانْدِ.»

۸. «وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعْمَمُهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛ وَ بَايْدِ اَزِ كَارِهَا اَنِ رَا بِيْشْتَرِ دُوسْتِ بَدَارِي كِه دَر جِهْتِ حَقِّ اَز هَمِه اَنِ هَا مِيَانَه تَرَا سْتِ، وَ دَر جِهْتِ عَدَالَتِ هَمْگَانِي تَرِ، وَ دَر جِهْتِ خُشْنُودِي شَهْرُودَانِ فَرَاگِيْرْتَرِ.»

۹. «وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَظْلَمَهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا الْوَالِي أَحَقُّ مَن سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَظْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنكَ. فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ؛ وَ بَايْدِ اَزِ هَمِه شَهْرُودَانِ اَز تُو دُورْتَرِ وَ



در نزد تو دشمن تر کسی باشد که بیشتر در جست و جوی عیب های مردمان است؛ زیرا در مردم عیب هایی هست و سرپرست از هر کس سزاوارتر به پوشاندن آن ها ست. پس مبادا آن چه را که بر تو نهان است آشکار سازی، بلکه تنها وظیفه تو آن است که ناشایستی هایی را که برای آشکار شده است پاک گردانی، و خداوند در باره آن عیب ها که بر تو پوشیده است داوری نماید. پس تا آن جا که می توانی زشتی را ببوشان، تا آن چه دوست داری از شهروندان پوشیده ماند، خدا بر تو ببوشاند.»

۱۰. «أَطْلِقِ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ، وَافْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وَثْرٍ، وَتَغَابَ عَنِ كُلِّ مَا لَا يَضِخُ لَكَ؛ گر هر کینه ای را از دل مردمان بگشای، و رشته هر انتقام و دشمنی را از خودت بپُر، و از هر آن چه برای آشکار نیست خود را به ناآگاهی و غفلت بزن.»

۱۱. «وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَضَدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالتَّاصِحِينَ؛ و به راست دانستن گفته هر سخن چینی شتاب موزز؛ زیرا سخن چین خائن است، هر چند خود را همانند خیرخواهان نماید.»

۱۲. «وَاجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفْرَعُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسَ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعِدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّى يَكَلِمَكَ مُكَلِّمَهُمْ غَيْرَ مُتَنَتِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: "لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَنَتِّعٍ". ثُمَّ احْتَمِلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعَمَى، وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْتَفَافَ رَحْمَتِهِ، وَ يُوَجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ؛ و بخشی از وقت خود را خاص کسانی قرار ده که به تو نیاز دارند و خود را برای کار آنان فارغ دار و در مجلسی همگانی برایشان بنشین، و در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است فروتنی پیشه کن، و پاسداران و یاران خود از محافظان و نگهبانان و ویژه ات را از آنان برکنار دار، تا گوینده آنان بی آن که زبانش بگیرد و در سخن درماند با تو سخن گوید، که من بارها از پیامبر خدا - که بر او و خاندانش درود باد - شنیدم که می فرمود: "هرگز امتی را پاک - از گناه - نخوانند که در آن امت بی آن که بترسند و در گفتار درمانند، حق ناتوان را از توانا نستانند." و درشتی کردن و درست سخن نگفتن آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگی بینی را از خود بران، تا خدا بدین کار اطراف رحمت خود را بر روی تو بگستراند و پاداش فرمان برداری از خود را برای تو واجب گرداند.»

۱۳. «وَأَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَيْبَتًا، وَأَمْنَعِ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ؛ و آن چه را می بخشی به خوشی و گوارایی بخش، و نبخشیدن را با خوشی در گفتار و با زیبایی، و گونه ای پوزش خواهی همراه کن.»

۱۴. «فَلَا تُطَوَّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَةِ، شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ، وَقَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ، وَالِاخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ، فَيَضَعُرُّ عِنْدَهُمُ الْكِبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ

الْحَسَنُ، وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَيَسَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ؛ هرگز نباید که روی نهان کردن تو از شهروندان به درازا کشد؛ زیرا روی نهان کردن سرپرستان از شهروندان، نمونه‌ای است از ایجاد تنگنا، و کمی دانش از کارها. و روی نهان کردن از مردم باعث می‌شود که از آن چه در پس پرده مانده بی‌خبر مانند، در نتیجه بزرگ در نزدشان کوچک می‌نماید، و کوچک بزرگ وانمود می‌شود، و زیبا را زشت می‌پندارند، و زشت را زیبا، و حق با باطل به هم آمیخته می‌گردد».

۱۵. «وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُظَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَازْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ؛ چنان چه میان خود و دشمنت پیمانی بستنی، یا از سوی خود زینهاری بر او پوشانیدی، پس پیمان خود را با وفا کردن نگاه دار، و زینهارت را با امانتداری رعایت کن، و خودت را در برابر آن چه داده‌ای چون سپری قرار ده».

۱۶. «إِيَّاكَ وَالِدِمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنَفْسِهِ، وَلَا أَكْبَمَ لِتَبِعَةٍ وَلَا يَزُولُ نِعْمَةٍ وَانْقِطَاعُ مَدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ شَبَّاحُهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَلَا تُقْوِينَ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ، بَلْ يَزِيلُهُ وَيُنْقَلُهُ؛ تو را سخت پرهیزی می‌دهم از خون‌ها و به ناروا ریختن آن‌ها؛ زیرا چیزی بیش تراز ریختن خون ناحق کیفر [الهی] را بر نمی‌انگیزد، و پیامد بدفرجامی از آن بزرگ‌تر به دنبال نمی‌آورد، و به برجیده شدن نعمت سزاوارتر نمی‌گرداند، و روزگار را به سر نمی‌رساند. و خدای پاک از هر کاستی در روز رستاخیز آغازگر داوری خون‌هایی می‌شود که بندگان از یکدیگر ریخته‌اند. پس حکومت خود را با ریختن خون ناروایی نیرومند نگردان؛ زیرا چنان کاری نه تنها از عوامل ناتوان کردن و سست کردن قدرت، که باعث نابودی و به دست دیگران افتادن آن هم می‌شود».

۱۷. «وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثَّقَمَةَ بِمَا يَعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِظْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ؛ تو را سخت پرهیزی می‌دهم از خودشیفتگی، و اطمینان کردن به چیزی که به خودشیفتگی ات وا می‌دارد، و از دوست داشتن چرب‌زبانی و ستایش؛ زیرا چنان حالتی از استوارترین فرصت‌های شیطان در درون خودش است، برای این که هر کار نیکی را که نیکوکاری کرده است از میان بردارد».

۱۸. «وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوْ التَّزْيِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنْ يَنْطَلُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّزْيِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يَوْجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف / ۳)؛ زنهار از منت نهادن بر شهروندان با نیکی کردند، و بیش از اندازه شمردن کردارت، یا این که بدانان وعده دهی و به دنبال آن خُلف وعده کنی؛ زیرا منت گذاشتن، نیکی کردن را بی‌ارزش می‌کند، و بیش از اندازه وانمودن کردن، روشنایی

حق را از میان برمی دارد، و خُلف وعده، دشمنی خدا و مردم را به بار می آورد. خدای پاک از هر کاستی گفته است: «دشمنی بزرگ در نزد خدا آن است که چیزی را بگویند و به کردار درنیاوید». ۱۹. «وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوْ التَّسَقُّطُ فِيهَا عِنْدَ امْتِكَانِهَا، أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتُ، أَوْ الْوَهْنَ عَنِّي إِذَا اسْتَوْصَحْتُ؛ زنهار از شتاب کردن به کارها پیش از رسیدن هنگام آن‌ها، و سستی در آن‌ها هنگام دست دادن آن‌ها، یا ستیزیدن در باره کارها به هنگامی که ناشناخته‌اند، یا سستی کردن در آن‌ها هرگاه روشن و آشکار باشند».

۲۰. «وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ، وَالتَّغَابِي عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ. وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنَكُّشُ عَنْكَ أَعْطِيَهُ الْأُمُورَ وَيَتَّصِفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ؛ بهره‌یز از خودگزینی و امتیازجویی در چیزی که مردم در آن حقی یکسان دارند، و غفلت کردن از آن چه باید بدان توجه نشان داد و در برابر همه چشم‌ها نمایان است، زیرا آن [وظیفه] از تو گرفته شده به دیگری داده خواهد شد؛ و اندکی بیش نباید که پرده‌های افتاده بر روی کارها از روی دیدگانت به یک سو رود، و برای ستم‌دیده از تو داد خواهی شود».

۲۱. «إِمْلِكْ حِمِيَةَ أَنْفِكَ، وَ سُورَةَ حَدِّكَ، وَ سُورَةَ يَدِكَ، وَ عَزْبَ لِسَانِكَ. وَ اخْتَرِشْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ، وَ لَنْ تَخْضَمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَيْكَ؛ به هنگام برافروخته شدن تیزی خشم، خویشتندار باش، و تیزی و سرکشی میار، و دست قهر پیش مدار، و تیزی زبان بگذار، و از این جمله خودداری کن، با سخن ناسنجیده بر زبان نیابردن و خشم را بازداشتن، و در قهر تأخیر کردن، تا خشم آرام شود و عنان اختیار به دست آید؛ و چنین قدرتی بر خود نیابی جز آن که فراوان به یاد آری که در راه بازگشت به سوی پروردگاری».

همین مقدار از آموزه‌های امام به خوبی نشان می‌دهد که آن حضرت چگونه عدالت را تنیده در اخلاق دیده و بر آن تأکید کرده و بدان راه نموده است.

#### ۴. پاس داشت اخلاق در تنگناهای تحقق عدالت

در مسیر تحقق عدالت پیوسته تنگناهایی به وجود می‌آید که سخت تهدیدکننده پیوند عدالت و اخلاق است؛ تنگناهایی از جنس بحران‌های اجتماعی، مخالفت‌های سیاسی، آشوب‌ها و جنگ‌ها که هر انسان عدالت خواهی را به جدایی از اخلاق می‌خواند، و مجریان هر برنامه تحقق عدالتی را به سمت و سوی اجرای برنامه با عبور از موازین اخلاقی وسوسه می‌کند. در این میان، امیر مؤمنان علی علیه السلام پرچم‌دار پاس داشت اخلاق در تنگناهای تحقق عدالت است، که او عدالت و

اخلاق را با هم می‌خواست؛ و این‌ها را چنان درهم تنیده می‌انگاشت که دوری از هر یک را - به هیچ روی - بر نمی‌تافت. به همین سبب در جنگ‌هایی که به وی تحمیل گشت و آن حضرت به ناچار به دفاع عدالت خواهانه برخاست، هرگز قدمی از موازین اخلاقی آن طرف‌تر نگذاشت.

امام علیه السلام در میدان نبرد ناخواسته، در دفاع از حریم و حرمت انسان‌ها، و در مقابله با تجاوز و بیداد عدالت‌ستیزها، سخت پایبند قواعد اخلاق انسانی بود. جُنْدَب آزادی<sup>۱</sup> گوید: هرگاه همراه علی علیه السلام با دشمن روبه‌رو می‌شدیم حضرت به ما فرمان می‌داد:

فَإِذَا قَاتَلْتُمُوهُمْ فَهَزِّمُوهُمْ؛ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُجْهِزُوا عَلٰی جَرِيحٍ، وَلَا تَكْشِفُوا عَوْرَةً، وَلَا تُمَيِّلُوا بِقَتِيلٍ؛ فَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِجَالِ الْقَوْمِ: فَلَا تَهَيِّجُوا سِتْرًا، وَلَا تَدْخُلُوا دَارًا إِلَّا بِإِذْنٍ، وَلَا تَأْخُذُوا شَيْئًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ، وَلَا تُهَيِّجُوا امْرَأَةً بِأَذَى، وَإِنْ شَتَمَنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَّ امْرَأَةً كُمْ وَصَلَحَاءَكُمْ، فَإِنَّهِنَّ ضِعَافُ الْقَوَى وَالْأَنْفُسِ (وقعه صفین، ص ۲۰۴) [یاذنی] آمده است؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۱؛ و قریب به همین: الفتح، ج ۳، ص ۴۵؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲؛ نهج البلاغه، نامه ۱۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۹۳؛

چون [به ناچار] با دشمن وارد جنگ شدید و شکستشان دادید: آن را که پشت کرده مکشید، و زخم خورده را از پا در میاورید، و عورتی را آشکار مسازید، و کشته‌ای را مثله مکنید؛ و چون به سراپرده دشمن رسیدید: پرده‌ای را مردید، و بی اجازه وارد خانه‌ای شوید، و چیزی از اموال آن‌ها برمی‌انگیزانید جز آن چه را که در اردوگاهشان یافته‌اید، و زنی را با آزار رسانیدن برمی‌انگیزانید، هر چند آبروی شما را بریزند یا امیرانتان را دشنام گویند، که جان و نیرویشان ضعیف است.

علی علیه السلام بسیار تلاش کرد تا ناکثین را از کژراهه‌ای که با سرعت در آن راه می‌پیمودند، به راه هدایت و نجات بکشاند، اما آنان بدین راه پشت نمودند، و آتش جنگ را شعله‌ور ساختند و خود در لهیب آن سوختند. اما پیشوای عدالت‌گرایان اخلاق مدار از پیروزی بر ناکثین شاد نگشت و از کشته شدن دشمنانش اظهار خشنودی نکرد، بلکه کشته شدن آنان در حال گمراهی و کجروی سخت او را آزرده نمود و غم و اندوه وجودش را آکنده کرد، به طوری که پس از شکست ناکثین و فرو نشستن جنگ جمل، چون بر کشته طلحه گذشت، فرمود:

۱. جُنْدَب بن عبد الله آزادی از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام است که در جنگ‌های جمل و صفین همراه آن حضرت بوده است. رک: رجال الطوسی، ص ۵۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۷۱؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۲.

لَقَدْ أَضْحَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهَذَا الْمَكَانِ غَرِيبًا. أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتَلَى تَحْتِ  
بُطُونِ الْكُؤَاكِبِ (نهج البلاغه، کلام ۲۱۹)؛

ابو محمد<sup>۱</sup> در این جا غریب افتاده است. به خدا سوگند، خوش نداشتم قریش، کشته در  
زیر نور ستارگان افتاده باشند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نجات و هدایت همگان را می خواست و عدالتِ اخلاق مدار او پاک از کینه  
و دشمنی، و مبرا از ستیزه‌گری بود. شریف رضی آورده است که چون امام شنید که تنی چند از یاران  
او شامیان را در روزهای جنگ صفین دشنام می دهند (رک: وقعه صفین، ص ۱۰۲؛ الأخبار الطوال،  
ص ۱۶۵)، به آنان فرمود:

إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ تَكُونُوا سَبَائِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصَوَّبَ فِي  
الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُدْرَةِ؛ وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ اخْقِنِ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ  
ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهَلَهُ، وَيَرْعَوْى عَنِ النُّغَى وَ  
الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ (نهج البلاغه، کلام ۲۰۶)؛

من بیزارم از این که شما دشنام‌گو باشید، بلکه اگر کرده‌های آنان را بازگو کنید، و حالشان را  
فرا یاد آرید، در گفتار درست‌تر، و در پوزش خواهی رساتر باشد. و به جای دشنام دادن  
بگویید: خدایا، خون‌های ما و خون‌های آنان را از ریخته شدن نگاه دار، و میان ما و میان  
آنان اصلاح فرما، و ایشان را از گمراهی‌شان به راه بیار؛ تا آن که حق را نمی‌دانند آن را  
بشناسد، و آن که به پیمودن راه گمراهی و دشمنی، آزمند است از آن باز ایستد.

علی علیه السلام عدالت را چنین با اخلاق می خواست و از هرگونه بی‌اخلاقی بیزاری می جست، و اجازه  
نمی‌داد هیچ‌گونه از آن در مسیر او راه یابد. در پیکار صفین امیر مؤمنان علی علیه السلام نبرد را به تأخیر  
می انداخت و با این اقدام تلاش می‌کرد لشکر شام را به حق دعوت نماید و هر چند عده‌ای اندک را  
از مسیر باطل خارج سازد. همین اقدام امام سبب شد در میان لشکر عراق شایعاتی شکل گیرد.  
آنان می‌گفتند: چرا امام فرمان حمله را صادر نمی‌کند؟ این تأخیر در جنگ برای چیست؟ ما برای  
جنگ کردن به این جا آمده‌ایم، نه برای وطن گزیدن! امام ماجرا را پیگیری کرد و فرمود: چه خبر  
است؟ چه می‌گویند؟ گفتند: عده‌ای می‌گویند امیر مؤمنان از ترس کشته شدن فرمان جنگ صادر  
نمی‌کند! و برخی می‌گویند در نبرد با اهل شام تردید دارد و در شک به سر می‌برد! علی علیه السلام آنان را  
مخاطب قرار داد (منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۳)  
و فرمود:

۱. ابو محمد، کنیه طلحه بن عبید الله است. رک: المعارف، ص ۲۲۸.

أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكَلْ ذَلِكَ كِرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي؛ دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. وَأَمَّا قَوْلُكُمْ شَكًّا فِي أَهْلِ الشَّامِ! فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَظْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتِدِي بِي وَتَعْشُرَ إِلَيَّ صَوْنِي، وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا، وَإِنْ كَانَتْ تَبَوُّهُ بِأَثَائِهَا (نهج البلاغه، خطبه ۵۵)؛

اما گفته شما که این همه درنگ به خاطر ناخوش داشتن مرگ است، به خدا، پروا ندارم که من به آستانه مرگ در آیم یا مرگ به سر وقت من آید. اما گفته شما که در جنگ با شامیان دو دل مانده‌ام، به خدا سوگند که یک روز جنگ را واپس نیفکنده‌ام، جز که امید داشتم گروهی به سوی من آیند، و به راه حق گرایند، و به نور هدایت من راه پیمایند. این مرا خوش تر است تا شامیان را بکشم و گمراه باشند، هر چند خود گردن گیرنده گناه باشند.

به گفته مولوی:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم      بنده حَقِّم نه مأمور تنم  
شیر حَقِّم نیستم شیر هوا      فعل من بردین من باشد گوا

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۸۷ - ۳۷۸۸)

علی علیه السلام در اجرای عدالت جز با اخلاق پیش نرفت. آن هنگام که امیر مؤمنان به دست ابن ملجم - شقی‌ترین مردمان (ر.ک: *أنساب الاشراف*، ج ۳، ص ۲۵۹) - ضربت خورد و در آستانه مرگ و شهادت قرار گرفت، در باره قاتل خود سفارش فرمود که از نظر خوراک و نوشاک به او توجه نمایند و او را اذیت نکنند؛ و فرمود: «اگر زنده بمانم، خود سزاوارتر از هر کس در باره حق خویشم [که او را ببخشم یا قصاص نمایم]، و اگر مُردم، مبادا او را بیش از یک ضربت بزنید! (کشف الغمّة فی معرفة الائمّة، ج ۱، ۴۳۳)».

بلأذری نقل کرده است که آن حضرت در باره قاتل خویش چنین سفارش فرمود:

إِنَّهُ أَسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نَزْلَهُ، وَأَكْرَمُوا مَثْوَاهُ؛ فَإِنْ بَقِيَتْ فَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ؛ وَإِنْ مِتُّ فَأَقْتُلُوهُ فَتَلْتِي: «لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره / ۱۹۰)؛ (*أنساب الاشراف*، ج ۳، ص ۲۶۱)؛

همانا که او اسیری است [در دست شما]؛ پس از نظر جا و مکان و اقامت گرامی‌اش بدارید، و به خوبی مهمان‌نوازی کنید؛ پس اگر زنده ماندم، خود می‌دانم که او را مجازات کنم یا عفو نمایم، و اگر از این ضربت مُردم، او را بدین جرم مجازات نمایید [ولی] «از اندازه درنگ‌زدید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد».

پس از این، نمونه‌های اعلای عدالت‌پیشگان اخلاق‌مدار، آخرین وصایای خود را پیش از پیوستن به رفیق اعلا، به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمود، و در آن، در باره پرهیز از انتقام‌جویی و ریختن خون کسی جز قاتل تأکید نمود و چنین یادآور شد:

يا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أَلْفِينَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَوْضًا، تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، [قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ]! أَلَا لَا تَقْتُلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي. انظُرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبِيهِ هَذِهِ، فَاصْرُبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبِهِ، وَلَا تَمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَ الْمَثَلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَمُورِ» (نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ و نیز: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۴۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۱)؛

ای فرزندان عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید - و دست‌ها را بدان آلوده‌اید - و بانگ برآورده‌اید که امیر مؤمنان را کشته‌اند! [امیر مؤمنان را کشته‌اند!]. بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود. بنگرید! اگر از این ضربت او مُردم، او را تنها یک ضربت بنزید و دست و پا و دیگر اندام او را مبرید که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «بپرهیزید از مثله کردن، هر چند سگ گزنده باشد».

امام علی ؑ تا این اندازه در اجرای عدالت اخلاق را پاس می‌داشت که آن دورا با هم می‌انگاشت، و هرگز تنگناها او را به دام تکفیک این دو نینداخت.

### نتیجه‌گیری

۱. مفهوم اخلاق و عدالت نزد امام علی ؑ مفهومی گسترده و فراگیر است که بدون روشن شدن آن‌ها، حدّ و مرزهای اخلاق و عدالت تبیین نمی‌گردد و مسیر دنبال کردن آن‌ها مشخص نمی‌شود.
۲. عدالتی که در اندیشه و سیره امیر مؤمنان علی ؑ مطرح است، عدالتی است اخلاقی؛ و اخلاقی که امام علی ؑ ارائه کرده است، اخلاقی است عادلانه.
۳. برنامه عدالت جز از مجرای اخلاق تحقق نمی‌یابد.
۴. حکومت از منظر امام علی ؑ و در سیره وی جهتی اصلی دارد و آن عدالت است، عدالتی تنیده در اخلاق.
۵. پیشبرد برنامه عدالت جز با پایبندی به اخلاق میسر نمی‌شود.
۶. پاس‌داشت اخلاق در تنگناهای تحقق عدالت ضرورت تکفیک ناپذیر آن است.



## کتاب‌نامه

- الأخبار الطوال، أبو حنیفة احمد بن داود الدینوری (م ۲۸۲ ق)، تحقیق: عبد المنعم عامر، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، ۱۹۶۰ م.
- اخلاق ناصری، نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی (م ۶۷۲ ق)، تصحیح و تنقیح: مجتبی مینوی، علی رضا حیدری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادی (شیخ مفید) (م ۴۱۳ ق)، تصحیح: سید کاظم موسوی میاموی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۷ ق.
- الفیة ابن مالک فی النحو و الصرف، جمال الدین محمد بن عبد الله بن مالک الاندلسی (م ۶۷۲ ق)، قاهره: دارالکتب المصریة، ۱۳۴۸ ق.
- الامامة و السياسة، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قُتیبَة الدینوری (م ۲۷۶ ق)، تحقیق: طه محمد الزینی، بیروت: دارالمعرفة.
- الأمالی، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، نجف: المطبعة الحیدریة.
- أنساب الأشراف، أبو الحسن احمد بن یحیی البَلْذُری (م ۲۷۹ ق)، تحقیق: سهیل زُکَّار - ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- پرتوی از نهج البلاغه، سید محمد مهدی جعفری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲ - ۱۳۸۱.
- تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف، چاپ چهارم، ۱۹۷۹ م.
- تاریخ فلسفه اخلاق غرب، ویراسته: لارنس سی. بکر، ترجمه: گروهی از مترجمان، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- تاریخ یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی (م ۲۸۴ ق)، بیروت: دار صادر.
- تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحزانی (از عالمان قرن چهارم)، قم: مکتبة بصیرتی، ۱۳۹۴ ق.



- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، حسن مصطفوي (م ١٣٨٤ش)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، ١٣٦٥ - ١٣٧١.
- تهذيب الأحكام، أبو جعفر محمد بن الحسين الطوسي (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: سيد حسن الخراسان، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٠ ق.
- تهذيب الأخلاق و تطهير العراق، أبو علي احمد بن محمد بن مسكويه الرازي (م ٤٢١ ق)، تحقيق: حسن تميم، قم: افست انتشارات بيدار، چاپ پنجم، ١٣٧١.
- جامع السعادات، محمد مهدي بن أبي ذر النراقي (م ١٢٠٩ ق)، تحقيق: سيد محمد كلانتر، نجف: منشورات جامعة الدينية، چاپ دوم، ١٣٨٣ ق.
- الجمل و النصر لسيّد العترة في حرب البصرة، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي (شيخ مفيد) (م ٤١٣ ق)، تحقيق: سيد علي ميرشريفی، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
- دستور معالم الحكم و مآثور مكارم الشيم، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعي (م ٤٥٤ ق)، تحقيق: لسيّد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤١٠ ق.
- دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام، القاضي النعمان المغربي (م ٣٦٣ ق)، تحقيق: آصف علي اصغر فيضي، قاهره: دارالمعارف، ١٢٨٩ ق.
- الرجال، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (شيخ طوسي) (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني، قم: انتشارات اسلامي، چاپ سوم، ١٤٢٧ ق.
- شرح غرر الحكم و درر الكلم، جمال الدين محمد خوانساري (م ١١٢٥ ق)، با مقدّمه و تصحيح و تعليق: مير جلال الدين حسيني ارموي، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم، ١٣٦٠ ش.
- شرح نهج البلاغة، عزّ الدين عبد الحميد بن هبة الله ابن أبي الحديد المعتزلي (م ٦٥٦ ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، مصر: دار احياء الكتب العربية، چاپ اول، ١٣٧٨ ق.
- عيون الحكم و المواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي (از عالمان قرن ششم)، تحقيق: حسن حسيني بيرجندی، قم: دار الحديث، چاپ اول، ١٣٧٦ ش.
- غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد التميمي الأمدي (م ٥٥٠ ق)، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٧ ق.
- الفتوح، أبو محمد احمد بن أعثم الكوفي (م ٣١٤ ق)، بيروت: دار الندوة الجديدة.
- فلسفه اخلاق، سيد محمد رضا مدرّسي، تهران: سروش، چاپ اول، ١٣٧١ ش.
- فلسفه اخلاق (حکمت عملي)، ژکس، ترجمه: ابوالقاسم پورحسيني، تهران: کتاب های سيمرغ، چاپ اول، ١٣٥٥.

- قرآن حکیم، ترجمه و توضیح: سید جلال الدین مجتوبی (م ۱۳۷۸ ش)، انتشارات حکمت، چاپ  
اؤل، ۱۳۷۱.
- الکافی، أبو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی (م ۳۲۹ ق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران:  
دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ ق.
- الكامل فی التاريخ، عزّ الدین أبو الحسن علی بن محمد (ابن الاثیر) (م ۶۳۰ ق)، بیروت: دار صادر،  
۱۳۸۵ ق.
- کتاب العین، أبو عبد الرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی (م ۱۷۰ ق)، تحقیق: مهدی المخزومی -  
ابراهیم السامرائی، افست انتشارات اسوه، چاپ اؤل، ۱۴۱۴ ق.
- کشف الغمّة فی معرفة الائمة، أبو الحسن علی بن عیسی الاربلی (م ۶۹۳ ق)، تبریز: مکتبه  
بنی هاشم، ۱۳۸۱ ق.
- لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم (ابن منظور) (م ۷۱۱ ق)، تحقیق: علی شیروی، بیروت:  
دار احیاء التراث العربی، چاپ اؤل، ۱۴۰۸ ق.
- مبانی اخلاق، جورج ادوارد مور، ترجمه: غلام حسین توکلی - علی عسگری یزدی، پژوهشگاه علوم  
و فرهنگ اسلامی، چاپ اؤل، ۱۳۸۵ ش.
- مبانی فلسفه اخلاق، رابرت ال. هولمز، ترجمه: مسعود علیا، انتشارات ققنوس، چاپ سوم، ۱۳۸۵  
ش.
- مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی) (م ۶۷۲ ق)، به کوشش: توفیق - ه. سبحانی،  
تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- مروج الذهب و معادن الجوهر، أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی (م ۳۴۶ ق)، بیروت: دار  
الاندلس.
- مستدرکات علم رجال الحدیث، علی النمازی الشاهرودی (م ۱۴۰۵ ق)، تهران: چاپ اول.
- المعارف، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قُتیبَة الدینوری (م ۲۷۶ ق)، تحقیق: ثروة عکاشة، قم:  
افست منشورات الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، (آیة الله) سید أبو القاسم الموسوی الخوئی (م ۱۴۱۳  
ق)، بیروت: دار الزهراء ۱۴۰۳ ق.
- معجم مقاییس اللغة، أبو الحسین احمد بن فارس بن زکریا (م ۳۹۵ ق)، تحقیق: عبد السلام محمد  
هارون، مصر: شركة مکتبه و مطبعة الحلبي، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ق.
- المعیار و الموازنة، أبو جعفر محمد بن عبد الله الاسکافی (م ۲۴۰ ق)، تحقیق: محمد باقر  
محمودی، بیروت: ۱۴۰۲ ق.

- المفردات في غريب القرآن، أبو القاسم الحسين بن محمد الراغب الاصفهاني (م ٥٠٢ ق)، تحقيق: محمد سيد كيلاني، بيروت: دار المعرفة.
- مناقب آل أبي طالب، أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب (م ٥٨٨ ق)، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٥ ق.
- المواعظ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (شيخ صدوق) (م ٣٨١ ق)، ترجمه: عزيز الله عطاردى، انتشارات مرتضوى.
- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، قطب الدين أبو الحسن سعيد بن هبة الله (قطب راوندى) (م ٥٧٣ ق)، تحقيق: عبد اللطيف الكوهكمري، قم: مكتبة المرعشى النجفى، ١٤٠٦ ق.
- نقطه های آغاز در اخلاق عملی، محمد رضا مهدوی کنی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ١٣٧٢.
- نهاية الأرب في فنون الأدب، احمد بن عبد الوهاب التُّویری (م ٧٣٣ ق)، قاهره: دار الكتب المصرية، چاپ اول، ١٤٠٥ - ١٣٤١ ق.
- نهج البلاغة، أبو الحسن محمد بن الحسين الموسوی (شريف رضی) (م ٤٠٦ ق)، تحقيق: صبحی الصالح، بيروت: چاپ اول، ١٣٨٧ ق.
- نهج البلاغة، ترجمه: سيد جعفر شهیدی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ١٣٦٨.
- نهج البلاغة (گزیده سخنان، نامه ها و حکمت های امیر المؤمنین امام علی بن ابی طالب)، ترجمه: سيد محمد مهدی جعفری، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ اول، ١٣٨٦.
- نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، محمد باقر محمودی (م ١٣٨٥ ش)، بيروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات - مؤسسه التضامن الفکری، چاپ اول، ١٣٨٥ - ١٣٩٧ ق.
- وقعة صفین، نصر بن مزاحم المُنقری (م ٢١٢ ق)، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، قم: افسست - مكتبة المرعشى النجفى، ١٤٠٣ ق.